

نگاهی به کتاب معماری خوشبختی

نوشته آلن دوبوتون

فریار جواهیریان - شوکام عتمدی

ساعتها دم در به گفتگو بپردازیم و یا تاثر برویم به بهانه ملاقات دوستان قدیم. و این دیدارها بستری را مطالبه می کند که تنها دید معمار نسبت به آنها می تواند نشاط حاصل از آن را به اجتماعات بیاورد. سرزدن به شهر کتاب و ساعتها را در حالی که اپرای توسکا پخش می شود، به جستجوی کتابهای معماری سپری کردن، به خاطر سیرden تصاویر و در آخر انتخاب یکی از میان دهها کتابی که دوست داریم. گاهی کتاب مورد علاقه خود را پشت یک کتاب بزرگ در قفسه ای دیگر پنهان می کنیم و به خود برای نوبتی دیگر وعده آن را می دهیم.

حال فضایی را متصور شوید که رویاهای کوچک روزمره‌ی ما در آن محقق شوند. یک میز و یک صندلی، عرض مناسب میان قفسه‌ی کتابها و نور مطالعه در کتابفروشی‌ها همه‌ی آن جزئیاتی است که به کیفیت فضاء، رضایت را اضافه می کنند و ریزبینی‌هایی هستند که

کنارش چیده شده است. خوشبختی ظهر کشدار تابستان کودکی است، عبور تند دوچرخه از کوچه با غهای تنگ با بوی کاهگل نم خورده است و نگاه عمه خانم از روی سکوی کنار در که خیال مادران را از بابت بچه‌ها راحت کرده است. صحنه مفصل آشیپاخانه‌های قدیمی است که سماورشان همیشه به راه بود. معماری امروز مدعیون ماست به دلیل بخش بزرگی از نشاطی که از دست داده ایم. شاخصه‌های مدرنی که وارد زندگی ما شدند برای ما زود بودند. هنوز هم اقوام زیادی داریم که از راههای دور می آیند و چند روزی مهمان ما می شوند و معماری امروز با آشیپ خانه‌های open ، حمام‌های کوچک و حذف اتفاقهای ردیف شده پشت سر هم، پای اقوام را از خانه‌هایمان برید و ما را تنها کرد.

بارها پیش آمده به یک گالری سر بزنیم و چند دقیقه را صرف بازدید از نمایشگاه کنیم و بعد

دو حس متناقض در افراد بشر باعث ایجاد نزدیکی می شوند، شادی و غم. در شادترین و غمناک ترین لحظات زندگی مایل هستیم احساس خود را با نزدیکترین فرد شریک شویم، مراسم جشن و عزاداری به همین مناسبت شکل می گیرند. هم در حس شادی و هم در حس غم، نیروی قوی و بزرگی وجود دارد که در اجتماع افراد می تواند اوج گیرد و یا تعديل شود. در میان این دو حس، احساس شادی به جهت انرژی و سرزندگی، از قدرت بیشتری برخوردار است.

در زندگی روزمره‌ی هر فرد لذتها و شادی‌های کوچکی وجود دارند ... خرید یک گوشواره که شاید هیچ کس جز خودت آن را نبیند، خرید یک چای جدید با عطر و طعم متفاوت به عشق نوشیدن آن با دیگری. قدم زدن زیر باران و سپس پناه بردن به یک کافه در سر راه... شادی شاید حوض کوچکی است که بساط عصرانه در



را بخزند. گذر تند افراد از کنار مغازه ها، نگاه سرسی به ویترینها، پیچ پیچ و خنده های ریز آنان نشان می دهد که اوقات نسبتاً خوشی را سپری می کنند. گاه برای در کردن خستگی داخل مغازه ای می شوند، یکی از همراهان به پرو لباسی می پردازد و نفر دیگر بر روی نیمکتی استراحت میکند و در مغازه ای بعدی این شیفت عوض می شود.

پاساز تندیس هیچ نشیمن گاهی ندارد. چند سال پیش دو نیمکت در ورودی پاساز وجود داشتند که به دلایلی آنها نیز برداشته شدند و به اجاره غرفه ها در آمدند. و اما در مورد غرفه ها، فروشنده ها این غرفه ها فضایی برای نشستن ندارند و در این پست ۲۴ ساعته می باشند به روی پا بایستند و هیچ فضای حتی نیمه خصوصی ندارند، بدین ترتیب در پاسی از شب یافتن آثاری از نشاط در چهره شان بسیار مشکل است.

و تصویر. بوی سمنوی عمه لیلا، آواز دوره گردان، صدای اذان امامزاده صالح، تکیه و سبزی فروش های آن و ...

در فرهنگ ما همواره خرید کردن تفريح محسوب می شده و حتی رسم سوغات و تحفه این امر را تایید می کند. امروز نیز که تفریحات بی شماری برای مردم وجود ندارد خرید جزو معبدود کارهایی است که همه ای افراد خانواده می توانند در آن شرکت جویند و از آن لذت ببرند و از این نظر ساختن مجموعه هایی که در کنار خرید کاربری های دیگری نظیر سینما و رستوران را داشته باشد موفق به نظر می رساند.

پاساز تندیس به عنوان بافت جدیدتر الحاقی به مجموعه بازارهای تجریش، مکان دیگری است که در آن تعامل بسیاری بین مردم اتفاق می افتد. بیشتر افرادی که به خرید می آیند خریدار کالا نیستند بلکه تلاش می کنند نشاطی که به دلایل مختلف از آنان دریغ شده

شیطنهای کوچک مارا خشنود می سازند. پاتوق های شهری فضاهایی هستند که دل شهر برای آنها تنگ شده است. مکان هایی که بتوان بدون متحمل شدن هزینه ای و یا بهانه ای برای ماندن، اوقاتی را در آنها به تنها یا با دیگران سپری کرد. بتوان دیگران را در علایق خود سهیم کرد و از نشاط سهیم شدن بهره جست. شهر های کوچک تر متأثر حدودی توانسته اند این مضماین را حفظ کنند و قهوه خانه هنوز هم قلب پنده ای دارد و بسته است برای مرور اتفاقاً شهری.

شادی ها کم نیستند اما همیشه حضور آنها با کیفیت فضا در ارتباط است. هر کجا معماری نتوانسته به احساس شادی برتابته از همبستگی و اجتماع پاسخ دهد. افراد در یک نهضت خودجوش این نقیصه را جبران کرده اند. داستانهای نشاط آفرین بسیاری در تجریش وجود دارد. نوستالژی آمیخته با بورنگ، صدا



هستند. رنگ می تواند ما را به یاد دوستی عزیز، غذای مورد علاقه و یا گلی خاص بیاندازد و بدبینسان می بایست حال و زبان خاص هر رنگ و تاثیراتی که این رنگها بر محیط اطراف ما می گذارند را کشف کرد. شخصیت معنادار رنگها یکی از قوی ترین ابزار روان شناسی است. سیمین دانشور در جایی نوشته بود "ای تمامت رنگها به شما محتاجم".

نژدیکی به طبیعت نیز می تواند باعث ایجاد روحیه‌ی شاد در افراد شود. همه‌ی ما تجربه‌ی سفری آخر هفته در یک دهکده را داشته‌ایم و آرامش و شادی حاصل از آن را با خود سوگات برده‌ایم، حال معماری را متصور شویم که هرچند محدود، نور، سبزی و آب را در نژدیک ما یادآور شود و بدبینسان می توانیم با نژدیک شدن به آن مضامینی که از آنها دور مانده‌ایم، شادر زندگی کنیم.

کتاب "معماری خوشبختی" نوشته آلن دو

فضاهایی با شاخصه‌های شادی بخش زندگی کرده اند شادر هستند؟! رویاهای جامعه مان را از فضای متفاوتی که ساخته اند می توانیم تعبیر کنیم و محیط ساخته دست ما آزمون محصولات فرهنگی ماست. شناخت این مسئله مهم است که چگونه فضاهای ساخته شده توسط ما بر آن چه هستیم تاثیر می گذارند و اینکه چگونه انتخابهای ما متأثر از ارزش‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی ماست.

رنگها توانایی این را دارند که ما را به سمت عمل و یا احساسی خاص سوق دهند و در واقع زبانی برای رنگها وجود دارد. رنگها می توانند مارا شاد و دلخوش کنند و یا حسی گرم و دنج بدهند، هیجان و بر آشفتگی نیز از طریق رنگها به ما منتقل شوند. حتی از سالهای آغازین زندگی ترجیحات ما نسبت به رنگها وجود داشته است. رنگها یادآور احساسات و خاطرات مختلفی

آنچه محیط نتواند خواسته‌ها را تامین کند، مردم خود دست به کار می شوند. گیتاریستی هر شب روی آجکان جدول قدری پایین تر از ورودی اصلی تندیس می نوازد. در ساعت مختلف روز چندین نفر روی پله‌های راهروها و جلوی درب ورودی سیگار می کشند و گپ می زند. مادران نوزاد خود را در آغوش می گیرند و به دنبال فروشگاهی می گردند که خانمی آن را اداره کند تا کودک خود را در آنجا شیر دهنند.

آنچه تا اینجا گفته شد مضامینی شادی بخش بودند که با در نظر گرفتن آنها در خلق فضا می توانیم شادی را به زندگی افراد بیاوریم. حال با نگاهی دیگر خوب است ببینیم که روحیات افراد جامعه تا چه حد دستخوش فضایی است که در آن زندگی کرده‌اند؟ آیا افراد در جوامع مختلف با توجه به محیط زندگی دارای روحیات متفاوتی هستند؟!

در یک مقیاس کوچکتر آیا افرادی که در

که "در معماری باید دوچیز را جستجو نمود: اول اینکه سرپناه‌مان دهد، دوم اینکه با ما "حرف بزنند". معماری مدرن در صدد این بود که نگاه جدیدی به جهان از طریق معماری بوجود آورد و بهره برداران را با همه ابعاد مدرنیته مانوس نماید. ولی آیا موفق بود؟ بحران پست مدرنیسم و سبک‌های بعدی رایج در جهان به خوبی نشان دادند که شیوه ساختن "ماشینی برای زندگی" کافی نیست. البته تمام انحرافات بعدی که مارا به خنده می‌اندازند نیز همینطور. آیا واقعاً ضروری است که نماهای ساختمان‌ها یمان تبدیل به باغ عمودی شوند؟ آیا آسمان خراش می‌تواند لباسی اسلامی بر نمای خود بپوشاند؟ آیا معماری داخلی باید حس سفینه‌های فضایی را داشته باشد؟ تا زمانیکه آمار دقیق از بهره برداران ساختمان‌ها این سبک‌ها نداریم، فقط می‌توانیم فرض و گمان کنیم و گمان من این است که این سبک‌ها گذرا هستند و ماندگار نمی‌مانند. آنچه ماندگار است، زیبایی‌هایی است که در طول قرون ثابت می‌مانند.

واقعاً آن چیست که یک اثر هنری را ماندگار می‌سازد؟ بر عکس آن کارهایی که می‌آیند و می‌روند؟ برای چه مونالیزای لئوناردو داوینچی معروفترین اثر نقاشی دنیاست؟ ادبیاتی که درباره این اثر نوشته اند آنوه است. اخیراً (۲۰۰۵) در کتابخانه پنه کوتکا میلان دفترچه سفارشات آتلیه لئوناردو کشف شده است: حالا می‌دانیم که یک تاجر فلورانتینی پرتره زن ایتالیایی خود را به لئوناردو به مبلغی گزاف سفارش داده است ولی هرگز آن را تحويل نگرفته است. چرا؟ واقعیت دیگری را نیز سالهاست می‌دانیم: لئوناردو سالهای آخر عمر خود را در دربار فرانسوی اول در شاتون دامبوآر گزاراند و سه نقاشی همراه خود داشته. دکتر وی، دثباتیس، در دفترچه یادداشت خود این سه را بر شمرده است، (البته هر سه این آثار در موزه لوور هستند و می‌شد گمان برد که از زمان فرانسوی اول در فرانسه بوده اند).

این سه نقاشی عبارتند از "سنت آن و حضرت مریم" که تاریخ آن مشخص نیست، "سنت ژان باپتیست"، ۱۵۱۳-۱۵۱۵ و بالاخره مونالیزا ۱۵۱۹-۱۵۰۳.

یاد آور شویم که لئوناردو این نقاشی را همراه خود همیشه و همه جا حمل می‌کرده است. آیا او عاشق مدل خود شده بود؟ آیا این بهترین اثرش در چشم خود او بود؟ آخرین تحقیقات روی بوم مونالیزا نشان داده اند که لئوناردو تا

قابل ترجمه نیست، و هر زبان هم از آن فرهنگ خاص سخن می‌گوید. معماری نیز اشکال هستی فرهنگ خاصی را آشکار می‌سازد و بدین ترتیب می‌توان آن را به مثابه یک زبان مطالعه کرد. این به کلی با رویکردناسه شناختی که در آن دوره باب بود فرق دارد. شناسه شناختی هم معماری را زبانی می‌دانست که در آن، کمابیش، عناصر در مقام واژه‌ها، سازه در مقام نحو، اشکال برآمده در مقام متن، و فضاهایی در واقع خلایه‌ی بینایی اشکال بودند، در مقام معانی ای که از بطن برمی‌آیند، انگاشته می‌شدند. همان طور که به قول هایدگر "انسان در زبان است"، نوربرگ شولتز می‌گفت که "انسان در معماری است"، که این تحقیقاً صحیح است. اتفاقاً واژه‌ی کهن آلمانی buan در عین حال به "بودن" و "سکنا داشتن" یا "زیستن" و "باشیدن" قابل ترجمه است. از نظر نوربرگ شولتز "زیستن" یعنی متعلق بودن به یک مکان، که بی شbahat به گفته‌ی هایدگر نیست که "هستی مکانگیر است". از دید نوربرگ شولتز، کار اصلی معماری "تبدیل فضا به نظامی از مکان‌ها است و نگهبانی از روح مکان که چیزی نیست جز ترکیبی از عناصر طبیعی و مصنوعی." معماری توسط گروه اندکی ساخته می‌شود، اما به صورت عام بر زندگی تمام انسانها تاثیر می‌گذارد. دو بوتون از این فرضیه حتی فراتر می‌رود و ادعا دارد که رسالت معماری این است که ما را به خودمان بشناساند. در طول این کتاب دو بوتون با نمونه‌های فراوان به ما نشان می‌دهد که چگونه ساختمان و بهره بردار در تعاملی دائمی با یکدیگرند و تاثیرات معماری بر روح و روانمان و رفتار و کردارمان را تجزیه تحلیل می‌کند.

از همان ابتدا افسوس می‌خورد که بعد زیبا شناختی معماری، که روزگاری مهمنترین جنبه آن محسوب می‌شده است، اکنون از گفتگوهای جدی حرfe ای محو شده است. بارها در نشست با معماران غربی، خود نیز به این بن بست بر شورده ام: به مجرد اینکه صحبت از "زیبایی" می‌شود، همه طفره می‌روند و مانند بیماری همان آن پرهیز می‌کنند. اما دو بوتون حراسی ندارد که این بحث را به عنوان رشته مهمی از علم فلسفه دوباره پیش کشد و به صورت عقلانی ردپای آن را در معماری جستجو کند. بیش از هر چیز در این کتاب دو بوتون سعی نموده آنچه معماری به ما منتقل می‌نماید را به صورت عالمیانه عیان کند. راسکین نیز دو قرن پیش از دو بوتون گفته بود



بوتون در دست ترجمه نگارنده‌های این مقاله است و ملاحظات و سوالهای فوق را در ذهن مترجمان برانگیخته است. دو بوتون در این کتاب فلسفه معماری را از زاویه ساده ترین رسالت آن بیان می‌نماید: مددرسانی جهت زیستن بهتر. آیا واقعاً معماری رسالت دیگری جز این دارد؟

کریستیان نوربرگ شولتز هم در کتاب "معنا در معماری غرب" چنین مضمونی را مطرح می‌نمود. او سعی داشت برای معماری همان کاری را بکند که هایدگر برای زبان کرده بود. تز اصلی او این بود که "معماری نشان می‌دهد"، همان طور که هایدگر می‌گفت "زبان می‌گوید". منظور هایدگر این بود که هر زبانی از فرهنگ خاصی سخن می‌گوید، فرهنگی که زبان در خدمت آن است و از آن برآمده، و بدین ترتیب رابطه‌ای دیالکتیکی میان زبان و فرهنگ در جریان است: هر فرهنگ از راه زبانی خاص سخن می‌گوید، زبانی که هرگز به شایستگی

واپسین روزهای عمرش (او در سال ۱۵۱۹ فوت شد) بر روی این اثر کار می کرده است.

به عبارت دیگر این یک اثری است که در طول زمان پیشرفت می کند و رشد می نماید. دوست نقاشی دارم به نام ابوالقاسم سعیدی که نیم قرن است در پاریس زندگی می کند و هر بار که به ایران می آید سری به نقاشی هایش در منزل دوستان می زند و از آنها اجازه می خواهد تا روی آثار سابقش دستی بکشد و آنچه به نظرش درست نمی آید را اصلاح کند... بیاد حرف نادر اردلان می افتم که می گفت "کار طراحی هرگز تمام نمی شود، اما ناگزیریم در لحظه ای آن را متوقف نماییم، زیرا کارفرما به ما موعد زمانی می دهد...". لوناردو نیز، مثل اکثر هنرمندان، به دنبال کمالی است که هرگز بدان دست نمی یابد و بدین سان است که تا واپسین لحظات عمرش با مونالیزا "ور می رود". ولی به گمان من این قضیه باز هم ساده تر است:

او دوست داشته هرروز به این اثر نگاه کند و بنابراین نمی توانسته از آن دور بشود، حسی که هنرمند نسبت به اثرش داشته یا لذتی که از نگریستن آن می برده است اورا وادر می کرده است هر کجا می رود آن را نیز با خود ببرد.

تها معياري که برای قضایت آثار هنری داريم

همین است: از نگریستن به آن لذت می برمیم و

هرگز خسته نمی شویم. به صورت بسیار ساده

دریافتم که اثرباره ماندگار می شود که سال به سال، دهه به دهه، قرن به قرن، مردم از تماسی

آن لذت می برند. حال در معماری نیز همین

معیار معتبرترین معیار ماندگاریست.

اگر وارد قضایی شوید و حس و حال خوبی به

شما دست بددهد، میل دارید آنجا بیشتر بمانید،

و باز هم بارها به انجا برگردید، زیرا جویای تکرار

آن حال خوش هستید. معماری خوب از همه

نظر خوب است و برای همه خوب است و عموم

مردم این امر را تشخیص می دهند. رسالت

زیبایی این است که در انسان نشاط می آفیند

و این کار کمی نیست.

دبوتون راجع به این سینا صحبت می کند و از

قول او می نویسد که "هر آنچه خدا آفریده است

زیباییست". در عرفان اسلامی، زیبایی شناسی و

اخلاق با هم در آمیخته شده اند و هر زیبایی

دنیوی تصویر کمنگی از زیباییهای عالم غیب

است که از طریق میانجیگری عالم مثال به هنرمند الهام شده است.

ولی متسافنه این صفت "زیبایی" قابل برنامه ریزی دقیقی نیست و هر چند معماران در تاریخ سعی نموده اند آن را به صورت دستور العمل های کمی تعریف نمایند، هرگز موفق نشده اند. به عنوان مثال ویتروویوس، اولین منتقد معماری، در ده جلد کتاب "در باره معماری" سعی نمود معيار های زیبایی را آشکار سازد. پالادیو نیز در "چهار کتاب معماری" تمامی دانش خود را برای نسل های آینده به تفصیل بیان نموده، مطمئن از اینکه ویلهای "پالادیایی" سراسر جهان را فراگیرند. چهار سال پس از انتشار کتاب پالادیو، "کوئینلن تری" طبق دستورات پالادیو، ویلهای در لندن ساخت، اما متسافنه هیچ کدام از حس های "ویلا رتوندوی" پالادیو را به بازدید کنندگان منتقل نکرد.

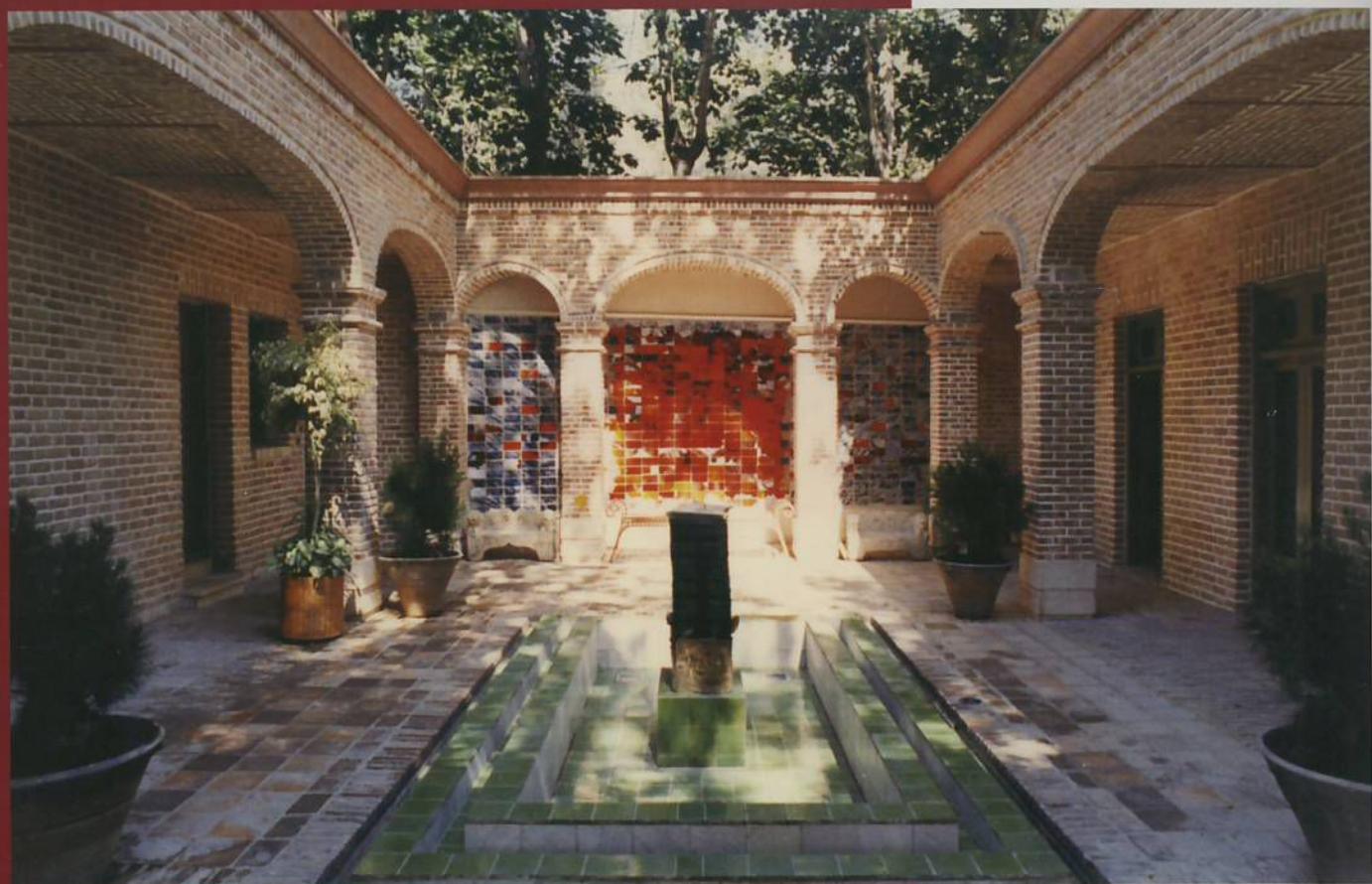
می توان صدها استدلال عقلانی را بر شمرد که چگونه فضایی حس نشاط آور را منتقل می کند، کیفیت نور آن، منظره ای بی نظیر از پنجره، سقف بلند آن ... ولی به هیچ عنوان تکرار این ترفندها ضمانت تکرار فضایی آن چنان نیست. و این اصل اول است: "حال خوش" از فوت کوزه گری معمار به ما می رسد.

حس زیبائی یک چیز است و شیوه آفرینش آن چیز دیگری. "فوت کوزه گری" دانشی نیست که قابل انتقال باشد. اما کشف نمودن زیبایی و نقد کردن آن، میتواند بر اثبات آن و بسط دادن حیطه آن بیفزاید. زیبایی هرگز کهنه نمی شود و هرگز ملال آور نیست.

دبوتون چهار شاخصه زیبایی در معماری را که آنها را "virtues" یعنی "صفات خوب" می نامد، بدین گونه بر شمرده است:

۱-نظم، ۲-تعادل، ۳-تناسب، ۴-پیوستگی. در طول این کتاب می بینیم که دبوتون ساختمان ها را به مثابه موجودات زنده بررسی می نماید، گویی هر بنایی، شخصیت خاصی داشته باشد. و این نگرش او در ذهن من همواره با مفهوم "خواست بودن" لویی کان (Louis Kahn) تداعی می شود. کان، بالحن شاعرانه و گزیده گویش گفته است: "معنای هر آنچه

شوق آفریدنش را داریم، تنها در حس یافت می شود. این هم در مورد دانشمند صادق است هم در مورد هنرمند. اما اگر به شکلی عاطفی تنها به احساس تکیه کنیم و اندیشه را نادیده بگیریم، چیزی نمی سازیم. هنگامی که احساسات فردی تبدیل به مذهب می شوند (نه یک مذهب خاص که ذات مذهب) و اندیشه به فلسفه می زند، ذهن به سوی اکتشاف باز می شود. مثلاً کشف این که خواست بودن بصیرت هر فضایی چه می تواند باشد. چنین اکتشافی نقطه یکی شدن احساس و اندیشه است، زمانی که ذهن نزدیک ترین تفاهم را با روح دارد، یعنی با سرچشمme ی آنچه هر چیزی می خواهد باشد. در سخنرانی پایانی اش در همایش اعضای اسبق CIAM در (کنگره بین المللی معماران مدرن) در آتلتو، در سال ۱۹۵۶ میلادی، او حتی به دیدگاه هایدگر نسبت به شی نزدیک تر می شود: "... آنچه که یک شی می خواهد باشد، مهم ترین کنش آن است. یک شی قادر به آغاز نیست مگر این که بتواند حاوی هر آنچه بناست از آن پدیدار شود باشد. با لحن احساسی عقلانی، کان بر این تاکید دارد که طبیعت هرگز مرتکب خطای نمی شود: "گل سرخ می خواهد گل سرخ باشد". اینجا در حضور سه اندیشه‌گر معاصریم؛ نوربرگ شولتز، لوثی کان و آلن دوبوتون، اولی معمار و نظریه پرداز فلسفی و دیگری استاد بزرگ معماری، و هردو می گویند معمار باید بداند که بنا چه می خواهد باشد و این دانش معمار است که شخصیت بنا را به آن ارزانی می کند، شخصیتی که معانی والا بنا در آن نهفته است و از طریق این معانی است که انسان در می یابد در مکانی شایسته زندگی می کند، حال آن که سومی که معمار نیست به زبان بسیار ساده ای به ما این معانی والا را در مثال های متعدد نشان می دهد. به عبارتی، کتاب "معماری خوشبختی"، مروری بر تاریخ معماری جهان است از زاویه ای که هرگز تاکنون نگاشته نشده است، معماری چگونه می تواند ما را خوشبخت یا بدخت سازد.



The Architecture of Happiness

Faryar Javaherian, Shooka Motamed

The authors, who are in the process of translating Alain de Botton's THE ARCHITECTURE OF HAPPINESS, review and apply the main concepts of this book. According to de Botton, the main virtues of building which can bring joy to our lives are order, balance, elegance and coherence, which are the attributes of Beauty. He shows how buildings must be considered as living organisms, in constant interaction with human beings, or in other words how buildings speak to us. On the one hand this book is an analysis of the psychological effect that buildings have on us, and on the other hand an esthetic investigation of Architecture throughout history, combining the two in a lively and philosophical discussion which forces us to pay closer attention to our surrounding built environment and perhaps view it from a new angle.

The most amazing feat is that the book can easily be read and understood by non-architects while it represents a new reading of architectural history to professional architects.

Needless to say that this discussion of how architecture affects the life of those who live within it is a very serious one and the subject of a Ph D program at the Harvard Graduate School of Design in 2011.

